



لَبَّكَ يَا كَرِيمُ يَا حَقُّو  
وَنَزَّ عَلَيْكَ تَبِيْنَا الْكُلَّ وَهَذَا بَشِيرٌ

بِعَوْنِ فَضْلِ خَالِقِ دُجَاهَانِ أَمْرُ الْفَخْرَانِ كَرِيمِ وَبَارِكُوا

كَلَامُ الْحَمْدِ  
وَالصَّاعِنِ الْبَارِئِ

بِفَرْمَانِشِ حَافِظِ اَلْمَدِينَةِ سَيِّدِ الْوَقْتِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ

دَرْطِجِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَفِي أَوَّلِ التَّحْوِيدِ قُلْتُ مَصْدَقًا حَبِطْتُ لِكَيْفَ ذَاكَ أَوْ مُحَقِّقًا  
 وَبَعْدَ عَلَى خَيْرِ الْبَرِّ يَا مُحَمَّدٍ ذَا أَتْبَاعِهِ الْكَرَّاهِينَ صَلَّيْتَ  
 فَخَذْتُ كَامِلَ النَّجْوَى بِصِفَتِهَا دَقًّا وَضَعْتُ لِلشَّيْخِ فِي الْمَهَلَةِ مَدَّةً  
 لَشَيْدِ أَهْلِ الْكَيْفِ وَهُوَ مَجْدٌ وَكَوْنِي لَمْ أَحْفَظْ أَوْ صِدْقًا مُعْطَا  
 أَمَا بَعْدُ بِرَأْسِهِ دَسْتِ شَدِيدِ بَرَاوَرِشِ زِيرِ عَيْنِكَ لَوْ فَظَّاهُ  
 السُّبُلَا شَيْخِ الْفَاضِلِينَ حَافِظِ الْحِلَّةِ وَالَّذِينَ نَجَّحُوا الْأَسْبَابَ  
 الْمُسْلِمِينَ شَرِيدِينَ بِجَهْرٍ مِنْ رَشِيدِ مُحَمَّدٍ الْهَرَوِيِّ شَيْخِ الدُّعَا  
 الْمُسْلِمِينَ بِطَوْلِ بَعْدِهِ دُرُودِ مِي كَنْدِ اَزِينَ دَاسِي خَفِصِ مَحَبَّتِ  
 زَاهِدَانِ امِيرِ عَسَمَةِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ بَهَاؤِ الدِّينِ الْجَوْرِيهِ الْإِي فَظِ  
 اِسْمِهِ اَلْمَدِّ تَعَا فِي الدَّارِينَ كَمَا دَرَبِ اِي اَو كِتَابِ فَارِسِي  
 بِه لَفْظِ اَسَانِ دَرِ عِلْمِ تَجْوِيدِ تَضْعِيفِ كَنْدِ وَبِسَبَابِ عِلْمِ اَلْفِ قِيَامِ  
 مَعْمُ مَادِّ اِسْرَارِ اَيْنِ تَخْلُصِ بِه تَضْعِيفِ اَيْنِ كِتَابِ قِيَامِ

که شش ابر این متفق بود و درین کتاب جمیع کتب  
 و درین کتاب را کامل التجدید نام نهاد و رحمت حق سبحا  
 و تعالی بر آن بنده باد که چون خواهد که این کتاب کامل التجدید  
 بنویسد و در کتابت احتیاط کند تا خطای نوشته نشود  
 و چون تمام شود بمقت بدقیاس نماید و هر که خواهد که ازین  
 کتاب یادگاری کند و دیگر که در علم قرائت تصنیف کرده باشند  
 کیر و باند که پیش استاد هر فائده گیر و از برای آنکه علم قرائت مشکل  
 است و باستماع قریب دارد و چنانکه رسول علیه السلام فرمود که خذوا  
 بعلم من آتوا به الی جای غرض ازین علم علم قرائت است از برای  
 آنکه در علم قرائت بوده است که رسول علیه السلام این حدیث را فرموده است  
 و بر همه قرآن خوانان واجب و لازم است که علم تجوید بیاموزند و یاد گیرند که  
 قرآن بر تیل خوانند که الله تعالی فرموده است که و تیل القرآن تزییناً و  
 قرآن بر تیل خواندن نیست که ادا کند هر حرف را از خارج آن حرف با صفا  
 دی چنانکه شرط آن باشد رعایت اظهار و عام و اخفاء و تیره و ترقیق و تغخیم  
 و قصر و تخفیف و تشدید کند و محافطه توقف کند و درین خوانند که کسی بدین

کند



پس حق و در حوائج از عزیران این است که هر کدام که بخواهند که در آن  
 بعد از این بوزند و یک شخص کنند تا وقت صبح را از غیر صحیح بشمارند  
 و داشتن و خواندن قرأت سبعه فرض کفایه است و اگر جماعت نتوانند بار  
 باید که آنچه قرار سبعه بر آن متفق اند یا بگیرند و بدانند یک شخص کنند تا  
 نتوانند که قرآن به تجوید خوانند و به بلا و زمانه بستانند و به زمانه  
 آنست که بیشتر امان زمانه قرآن خطای خود نند و به تصحیح فقط قرآن  
 قیام نمی نمایند و خدمت استادان حاصل نمی کنند از بیغمی و بیغیرتی لایزم  
 در جمل مانده اند که نشنیده اند که رسول علیه السلام اینجه را گفته که  
 رَبِّ تَالِ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ یُکَلِّمُهُ فَرَوْقَی فَرَمُودَه است که یکی قرآن  
 خطای مانده است پس باید که پیش استادان حاصل قرآن تصحیح یاد گیرند و هر چه  
 ایشان بشنوند بنویسند خاطر گرفته باشند و بکار دارند که رسول علیه السلام فرموده  
 مَنْ قَرَأَ مِنْكُمْ عَلَى حَرْفٍ فَلْيَقْرَأْ عَلَی مَا تَعْلَمُ و دیگر فرموده که  
 الْقُرْآنُ سُنَّةٌ مُتَّبَعَةٌ یَأْخُذُ الْآخِرُ عَنِ الْاَوَّلِ پس باید که هر چه  
 درین کامل تجوید گفته شد یک شخص کنند از آن کسان بشمارند که رسول  
 علیه السلام فرموده است اَهْلُ الْقُرْآنِ اَهْلُ اللَّهِ وَخَاصَّتُهُ و دیگر احادیث

بعد از این بوزند و یک شخص کنند تا وقت صبح را از غیر صحیح بشمارند  
 و داشتن و خواندن قرأت سبعه فرض کفایه است و اگر جماعت نتوانند بار  
 باید که آنچه قرار سبعه بر آن متفق اند یا بگیرند و بدانند یک شخص کنند تا  
 نتوانند که قرآن به تجوید خوانند و به بلا و زمانه بستانند و به زمانه  
 آنست که بیشتر امان زمانه قرآن خطای خود نند و به تصحیح فقط قرآن  
 قیام نمی نمایند و خدمت استادان حاصل نمی کنند از بیغمی و بیغیرتی لایزم  
 در جمل مانده اند که نشنیده اند که رسول علیه السلام اینجه را گفته که  
 رَبِّ تَالِ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ یُکَلِّمُهُ فَرَوْقَی فَرَمُودَه است که یکی قرآن  
 خطای مانده است پس باید که پیش استادان حاصل قرآن تصحیح یاد گیرند و هر چه  
 ایشان بشنوند بنویسند خاطر گرفته باشند و بکار دارند که رسول علیه السلام فرموده  
 مَنْ قَرَأَ مِنْكُمْ عَلَى حَرْفٍ فَلْيَقْرَأْ عَلَی مَا تَعْلَمُ و دیگر فرموده که  
 الْقُرْآنُ سُنَّةٌ مُتَّبَعَةٌ یَأْخُذُ الْآخِرُ عَنِ الْاَوَّلِ پس باید که هر چه  
 درین کامل تجوید گفته شد یک شخص کنند از آن کسان بشمارند که رسول  
 علیه السلام فرموده است اَهْلُ الْقُرْآنِ اَهْلُ اللَّهِ وَخَاصَّتُهُ و دیگر احادیث

بسیار است و لکن هم بدین اختصار نمودیم تا به بیان بابها مشغول  
 شویم **باب در بیان استعاذه** بدانکه هر چه استعاذه بدین مرتفعی  
 که در وقت ابتدا کردن سوره ان اعوذ بالله یا گفته چاره اول  
 و نیز اول سورهها و نیز برای آنکه حق تعالی فرموده است که قَدْ أَفْلَحَ الْمُسْلِمُ  
 فَاَسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و اعوذ بالله باین می باشد که گفت و میگوید  
 از نافع و حمزه آنست که ایشان اعوذ بالله گفته و لکن بیشتر اهل ادا  
 بر آنند که ایشان اعوذ بالله باین گفته اند و اعوذ بالله بدین لفظ می باشد که گفت  
 که اعوذ بالله مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و اگر کسی برین زیاده کند مثلاً گوید  
 یا الله العظیم مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و یا خود گوید اعوذ بالله السميع العظیم  
 مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ جائز باشد از برای آنکه بعضی از اهل دارین روایت کرده اند  
 و لکن لفظ اول معتبر است از برای آنکه بیشتر اهل ادا اعوذ بالله باین گفته اند و  
 در آن نیز زیادت ترازان نیامده **باب در بیان بسم الله** بدانکه  
 قد بدین مرتفع اند که در وقت ابتدا کردن سورههای قرآن بسم الله میگویند  
 گفت مگر سوره توبه که در وقت ابتدا کردن این سوره و یا خود متصل خواندن بود  
 انقل بسم الله می نمایند گفت یا نفعی نیست از او در غیر اول سورهها

قاری محیر است اگر خواهد که بسم الله بگوید و اگر خواهد نگوید بگوید  
سوره توبه که اگر قاری خواهد که از این عشر بخواند یا خود بیشتر  
و یا خود کمتر بسم الله بنیاید گفت از برای آنکه در اول این سوره بسم  
جائز نیست پس در غیر اول نیز جائز نباشد **فصل** قانون در این  
و عامه کتب میان سوره بسم الله گفته بسم الله در میان سوره باشد چه  
توان گفت مثلاً گوید که الصّالین یشتم الله العظیم الکرم ذلک  
الکتاب جبر سوره وقف کنند و بر جیم نیز وقف نکنند و دیگر وجه است  
که در وقف کنند و وجه دیگر آنست که جبر سوره وقف کنند و بر جیم وقف کنند  
و اگر کسی بخند سوره وقف کند و بر جیم وقف کند این جائز نباشد از برای آنکه  
بسم الله از شهر سوره نیست در حالی آنست که بسم الله در اول سوره می باشد و درش  
در بین عامه ابو عمر و حمزه میان سورتها گفته اند در حال وصل و نه در حال وقف و  
بعضی از اهل ادرا و درش و ابو عمر و و این عامر سکت لطیفه روایت کرده اند  
میان سورتها و بعضی دیگر ازین شبه قاری چنین روایت کرده اند که این میان  
پس سورتها بسم الله گفته اند و بعضی دیگر گفته اند که این میان سوره مدثر و قی  
و میان سوره الفخر و الفطیف و میان سوره الفجر و السبله

و میان سوره العصر و البقرة بسم الله گفته اند نه در میان  
 سورتی می گویند آن را ادیان که ..... این روایت کرده اند  
 از حمزه ثمالی سبکه لطیفه میان این سورتهاست که در ده آیه پس از  
 این سورتها دو وجه باشد و صل سبکه چنان باشد که در قطع نفس نشود که اگر قطع  
 نفس شود وقف باشد چون وقف شود باز از آخر سوره ابتدا باید کرد مثلاً چنان  
 گویند و الضمنا علی القوم الکافرن الهم الله یا خود را بده سوره بسم الله  
 بیا بد گفت از برای اینکه همه قرابین متفق اند که در ابتدای سورتها  
 بسم الله می بایزد که در غیر سوره توبه چنانکه یاد کردیم و السلام باب ربنا  
 مخارج و صفات صریح بدانکه همه قرابین متفق اند که بنده و ده  
 از اقصای خلق است و حج از وسط خلق است و حج و حج از اول  
 خلق است و حج از اقصای خلق است و آنچه در بر اوست از حنک  
 و کس از اقصای خلق است و اسفل حنک و حج و شش و حی از میان  
 کلام و زبان است و سخن از حنک و اقصای خلق است متوصل است با آنچه نزد یک می شود  
 و ندانند که بعضی از طرف راست گفته اند بعضی از طرف چپ لیکن شیخ از طرف چپ  
 و کس از طرف راست می گویند و بعضی گفته اند که از آنای طرف

زبان است تا منتهای طرف زبان و از نزدیکی مخرج کلام  
مخرج آن در نزدیکی مخرج آن مخرج است ولیکن آردیست  
زبان داخل است و ط و د و ت از طرف زبان است و اصول  
ثنایای علیا و ظ و ذ و ث از طرف زبان و اطراف ثنایای  
علیا و سفلی است و ص و س و ز از طرف ثنایا علیا است  
و باطن لبین و و د ب و م از هر دو لب و فصل بدانکه هر  
همه را بدین متفق اند که همه به پنج صفت موصوفت علی و مجرور  
منفیه و شیده و مستقله و ب پنج صفت موصوفت است مجرور  
و مستقله منفیه و شیده و قلقله و ت چهار صفت موصوفت است  
مجرور و مستقله منفیه و شیده و ث چهار صفت موصوفت است  
مستقله منفیه و رخوه و مهموس و ج پنج صفت موصوفت  
قلقله و منفیه و مستقله و شیده و مجرور و ح چهار صفت  
منفیه و مهموس و رخوه و مستقله و خ چهار صفت موصوفت  
است منفیه و مستقله و رخوه و مهموس و د و ب  
پنج صفت موصوفت است منفیه و شیده و قلقله

و در پنج صفت و س و ز از طرف زبان  
بر پنج دندانهای پیشین مخرج و ت و ث

و مستقل و مجبوره و در چهار صفت موصوف است که خود و مستقل  
 و مجبوره و منفی و نشی صفت موصوف است که حرف و  
 مکرر و منفی و تعلیه و مجبوره بین بین یعنی میان  
 رخه و شدید است و نشی به پنج صفت موصوف است صغیر  
 و منفی و مجبوره و رخه و مستقل و نشی به پنج صفت موصوف  
 است صغیر و رخه و مستقل و مهموس و منفی و نشی به پنج  
 صفت موصوف است نقشی و رخه و منفی و تعلیه و مهموس  
 و نشی به پنج صفت موصوف است صغیر و تعلیه و مطبقة  
 و مهموس و رخه و نشی به پنج صفت موصوف است مستقل  
 و رخه و مطبقة و مجبوره و مستطیل و نشی به پنج صفت موصوف  
 است تعلیه و مطبقة و تعلیه و مجبوره و شدید و  
 نشی به چهار صفت موصوف است مستطیل و رخه و مجبوره  
 و مطبقة و نشی به چهار صفت موصوف است منفی و مجبوره  
 و بین بین یعنی بین رخه و شدید و نشی به چهار صفت موصوف است  
 تعلیه و مجبوره و منفی و نشی به چهار صفت موصوف است منفی و رخه و

مستقل

مستقل

ن  
مستقله

و هموسه و ق به پنج صفت موصوف است مستقله و مجبوره و مستقله  
و مشديه و منفقه و ن به چهار صفت موصوف است مستقله و مشديه  
و مشديه و هموسه و ل به پنج صفت موصوف است بین بین  
مستقله و مجبوره و منفقه و متون و هر به پنج صفت موصوف است  
بین بین مستقله و مجبوره و منفقه و غنوی و ن به پنج صفت موصوف  
است منفقه و بین بین و مجبوره و غنوی و منفقه و ویشش  
صفت موصوف است علة و منفقه و د و منفقه و مجبوره و غنوی  
و لا به چهار صفت موصوف است منفقه و رخوه و هموسه و مستقله  
و الف به هفت صفت موصوف است علة و تد و ماوی  
و منفقه و رخوه و مجبوره و ی به شش صفت موصوف است  
منفقه و مجبوره و علة و منفقه و رخوه و تد و بد آنکه دو و یک  
شترط از حروف مد می خوانند که ما قبل این ان احیاناً  
باشد و این ان ساکن باشند یعنی ما قبل و منه باشد مثل  
سوی و ما قبل ی کده باشد مثل رضی و ما قبل الف  
منقه باشد مثل شاد و الف خود حیز ما قبل مفتوح نیست

و بعضی از را و یا ن معتبر این سه حرف را حرف کین  
نیز خوانند از برای نرسه مخرج الیخروف و اکروف و یی با قبل مصوح  
حروف کین خوانند و حروف در خوانند مثل سوره و شعی و ده و ن و  
و تنوین را بشرط آن غنوی میگویند که ساکن باشند و اظهار ساکن  
و با بیان هیچ ایسم در موصف اظهار افتاد و غام با غنه و بی غنه را در باب الحاق توم  
و نون ساکن فصل پس دانسته شد که حروف مرسوم ده است ح و ث  
ر ت د ک و س و ن و ش و خ و ص و ه و ایخروف درین کلمات  
جمع است حثت کسفت شخصله و نوزده حروف باقی  
مجموعه است از برای آنکه مرسوم مجمره است و حروف مذکور  
است الف و ج و د و ت و ک و ق و ط و ب و این حروف  
در اجزات کقطب جمع است و حروف ر و خ و ش و زده حروف  
است و این ش و زده حروف آنست که غیر حروف مذکور  
است و غیرین بین پس پنج حرف است ع و م و و و ن و  
و این حروف در عمر مثل جمع است و حروف  
چهار است ص و ض و ط و ظ و این پنج حرف باقی صفحه

راست از برای آنکه عند مطبقة منفقة است در حرف مستفید  
 هفت حرف است ق و ظ و خ و ص و ق و غ و ط و قط حص  
 ضغط جمع است و نسبت و دو حرف باقی مستفید است و در حرف  
 در سه است د و ی و آ و در حرف صغیر است ص و ق و د و  
 حرف نقشی یک حرف است و آن شش است و منحرف دو حرف  
 است و آن ر و ل است و حرف مکرر یک حرف است و آن ر است  
 و حرف مستطیل یک حرف است و آن ص است و حرف مادی یک حرف  
 است و آن الف است و در حرف چهار حرف است ع و آلف و  
 و و ی و این حرف در این کلمه جمع است و ادوی و در حرف قفل پنج  
 حرف است ق و ط و ب و ج و د و این حرف در قطب جمع است  
 فصل بدانکه حروف مهوسه را از برای آن حرف مهوسه می گویند  
 که آن حرف ضعیف است و بر وی نکته نمی توان کرد و آواز بآن حرف  
 چنانکه کوی آج و بدانکه در وقت ادا کردن حرف هزه در اول  
 در سه باید آورد تا نیک دانسته شود مخمس و صفات  
 حرف چنانکه کوه آت و در حرف مجهول را از برای

آن حروف مجهول میگویند که آواز بر داشته میث و در وقت  
 گفتن از قوت آن حرفها بروی تکیه میتوان کرد و آواز  
 بآن حروف قوتیستن ندارد و چنانکه گوئی آن حروف غنوی را  
 از برای آن غنوی میگویند که آواز از حروف مختور است و بخیم  
 مثل آواز که بر چنانکه گوی من نزل و حروف رجه را از برای  
 آن رجه میگویند که در گفتن آن آواز زبان توان کشید و نفس  
 باز نمی دارد و آواز زبان حروف میر و چنانکه گوی آتش  
 حروف شدید را از برای آن حروف شدید میگویند که  
 در خروج سخت میشود و در گفتن آواز زبان کشیده نشود و از غایت  
 قوت تکیه بر آن حرفها میشود چنانکه گوئی آن حروف  
 منفته را از برای آن حروف منفته میگویند که در وقت گفتن آن حروف  
 سخت بکسیان زبان و کام بالا می افتد و کام بالا را نمی پوشاند چنانکه  
 گوی آف و حروف مطبقة را از برای آن مطبقة میگویند که زبان چون چنان  
 میرود و در وقت گفتن و کام بالا را که برابر است می پوشد چنانکه گوی آظ  
 حروف مستفقه را از برای آن حروف مستفقه میگویند که در وقت گفتن آن

حروف زبان میل بالا نمی کند چنانکه گوی آخ و حروف مستقیده را  
 از برای آن حروف مستقیده میگویند که در وقت گفتن آن حروف زبان بالا  
 میرود چنانکه گوی آ ط و حروف بین بین را از برای آن حروف بین  
 میگویند که چنان سخت است که حروف کشیده و نه چنان سست است  
 که حروف رخوه و اندک آواز زبان بتوان کشید چنانکه گوی ا ه و حروف  
 در را از برای آن حروف در میگویند که آواز زبان حروف کشیده میشود  
 مثل ج ا و و س و ی و ی و ی و حروف صغیر را از برای آن حروف  
 صغیر میگویند که در وقت تلفظ کردن بدان حروف و کتیه کردن بدان  
 آواز زبان بان کشیده میشود چنانکه گوی آ و حروف تفشیه را  
 از برای آن تفشیه میگویند که در وقت گفتن آن حروف لب  
 از هم باز می شود چنانکه ش ک ا از هم باز می شود و در آب دور و پر آب  
 است چنانکه گوی آ ش و حروف محرف را از برای آن حروف  
 محرف میگویند که در وقت گفتن میل میکند لبی که زبان در آن  
 در گفتن آن کج میشود چنانکه گوی آل و آ و حروف کبر را از برای آن حروف  
 میگویند که در خروج دوباره گفته میشود مثلاً گوی آ از زبان از خروج خود بر میخیزد

و باره تیزه چنانکه کوی ارد و حروف سطلیل را از برای ان  
 سطلیل کوبیند که در گفتن درازی دارد چنانکه کوی اصل صرف حادی  
 از برای ان باو میکوبند که آواز او را متعیش و دوهوای کند در دهن چنانکه  
 آ و حروف علت را از برای اعتدال الحروف حروف علت میکوبند و حروف  
 متعلقه را از برای آن حروف فلقه میکوبند که چون آن حروف را ساکن  
 کردند در مخارج بجنبند و در ان تیزی یافته شود از غایت قوت  
 آن حروف چنانکه کوی افت باب در بیان اظهار اداء  
 لام ال در حرف تخی بدینگونه ترا بدین متفق اند که چون  
 لام ال با یکی از چهارده حرف واقع شود اظهار با آنکه در با همزه و  
 ب و ج و ح و خ و ع و ف و ق و ک و م و و و ه و ی  
 با همزه مثل آ ل ا ن و با ب مثل ابوت و با ج مثل الجا ه ل ی ن و با ح الحی  
 و با خ مثل الخوف و با ع مثل العلم و با غ مثل الغی و با ف  
 مثل الف و د با ق مثل الق ر عه و با ک مثل الکسوف  
 و با م مثل الماء و با و مثل الولایه و با لا مثل  
 الها لکین و با ی مثل الیسری و چون با یک

کوبند  
 گفتن  
 میکوبند

با یکی ازین چهارده حرف واقع شود و ادغام باید کرد و ف رث  
 و ذ و ص و ز و س و ش و ض و ط و ظ و ل و ن و ب است مثل  
 الثابتون و بات مثل الثوب و باد مثل الدواب و باد مثل الذئب  
 و بار مثل الرحیم و باز مثل الرزقه و باس مثل السیات و باش  
 مثل الشیطان و باص مثل الصالحین و باص مثل الصالحین و باط مثل  
 الطیبات و باظ مثل الظالمین و بان مثل البیل و بان مثل البان  
 باب و احکام ن ساکن و تنوین در حرف تنجی  
 بدانکه همیشه این متنق اند که چون وزن ساکن و یا تنوین  
 با یکی از شش حرف حلق واقع شود اظهار می باید کرد با  
 ع و ه و و و ح و خ و غ و ک و ق و ط و ظ و ل و ن و ب است  
 مثل سلطان آیتهم و تن ساکن با ه مثل منها و تنوین مثل  
 تویم یا و تن ساکن با ع مثل من علم و تنوین مثل  
 حکیم عظیم و تن ساکن با ح مثل من حرم و تنوین عظیم  
 حکیم و تنوین ساکن با غ مثل لم یکن غنیاً و تنوین  
 شر عسیر غفور و تنوین ساکن با خ مثل یخاف و تنوین

تذکره ششصد و شصت و شصت

حرف علی تشدید بودی و ن و عین  
 با و همزه می و ج و عین و عین

مکرر



مثل کتب مکتوبه و نساکن باک مثل من کان و سون مظلوم کفار  
 و چون باد و اقم شود یا خود بالام ادغام با دیگر دلی غنّه و نساکن  
 با نساکن من ربهم و تنوین مثل غفور رحیم و نساکن بالام مثل من کذّاب  
 و تنوین مثل یوسف ظفر و چون با سیم و یان واقع شود ادغام  
 با دیگر و نساکن با غنّه نون ساکن با تم مثل من مسند و تنوین مثل ما  
 مسکوب و نساکن بان مثل من نشاء و تنوین مثل نوراننده  
 و چون با و یای واقع شود ادغام با دیگر و با غنّه و لکن بر و ایت خلف  
 بی غنّه نساکن با و مثل من و ال و تنوین مهاد و ابجالی و نساکن  
 ای مثل نیش و تنوین مثل قیام میظرون و چون نساکن واقع شود  
 با و یا خود با ای در یک کلمه با اتفاق قوا اظهار با دیگر و میخواند و قنوا  
 و بنیان و بد آنکه چون میم ساکن باب و یا خود با ف یا و واقع  
 شود نیک احتیاط با دیگر و تا میم ساکن یکی ازین سه حرف بهتر  
 شود و میم ساکن باب مثل و الذینهم یا یا تا یقنون و با ف مثل  
 بعد بهم فی غیابهم و با و مثل اموالکم و با هم و از و اجهم باب و ر  
 سان ادغام ذال او ذوال طه و تاء تانیت دلام



بالتفاق ترا اهلها را باید کرد مثل قالوا وادخلوها آتواك الی  
یتفق و چون دو حرف با هم رسند از یک نحو در یک کلمه معنی اول کن  
باشد یا اتفاق قرار داد عام باشد که مثل وعدتکم وفطنت  
و احاطت باب و ربیان ترقیق و تعلیط لام الله  
بدانکه همه ترا بدین متفق اند که چون ما قبل لام الله کسور باشد  
لام الله را بر ترقیق باید گفت مثل بالله و لله و من دونه الله  
و فی دینه الله و چون مفتوح باشند یا مضموم تبلیط می باشد  
گفت مثل ان شاء الله و وجهه الله و یعلمه الله و غیره الله  
طاهر الله باب و ربیان ترقیق و تخفیم را رات که در قرآن  
باشد بدانکه همه ترا بدین متفق اند که چون رای مفتوح باشد یا مضموم  
بتخفیم باید خواند مثل الرحیم قاتل الشک و بکی و کتابائون  
و قد نزلنا و نهبطا و شکرت و ربهمایود و کم و غفور و الصمد  
فاذا اگر ربه از یاد ساکن باشد مثل مبارک السموات و قد نزل  
خبراً و طیار و الطیر در شن ترقیق باشد که در حیث آن که او را دو وجه است تخفیم  
در حق باقی قرار ترقیق بر خلاف آنست که اگر بعد از شیه مثل کافرون و غیره

دلائل صریحه و الحصرات بهم درش را تر قیوح باشد بشرط آنکه کسر  
 از کلمه باقی قواء تفخیم است و اگر ساکن فاصله باشد میان کسره و شوا  
 سحر و ذکر یا تکبیر و درش را عت بگروه است و بترقیق کفنه است و باقی  
 قواء بتفخیم لکن اگر ان ساکن فاصله باشد میان کسره و راز و ف  
 است و بتفخیم باید گفت با تفاق قواء چه و درش و چه غیر درش منی  
 مسکرو مصر و مصریم و فطرت الله فاما اگر خ باشد و درش را بترقیق  
 باشد باقی مترا را تفخیم مثل علی اخرا جکم و درش را در ابریم و الفجر  
 و در کلمات اعجمی و ابراهیم و اسد انیل و عمران و در ذکر مکر مثل  
 ضرا او و ذرا تفخیم است موافق باقی قواء او را بشرط تر قیق است  
 و در المراسلات و چون رای مضروب و منون و ما قبل او کسور  
 باشد و ساکن فاصله باشد میان کسره و در مثل ذکر او دسترا  
 و جواد صبرا او را و و چه دست تفخیم موافق باقی قواء تر قیق  
 بر حروف ایشان و لیکن بیشتر اهل ادرا از و ب تفخیم است  
 کرده اند و این وقتی است که رای شده و نباشد و یا  
 جزو ما قبل رای ساکن که اگر شده باشد مثل ستر او

این کلمات را در کتب قدسیه  
 و کتب معتبره در کتب معتبره  
 و کتب معتبره در کتب معتبره  
 و کتب معتبره در کتب معتبره

و یا خود ما قبل او یا رسا کن باشد مثل بعیر او خیر او قدیر او  
 درش را تر قیوت باشد و باقی قرا تعظیم اگر سب از سه حرف  
 مستقل باشد مثل صراط و لیس و ادعوا صمهم با تعاقب قرا تعظیم باید گفت  
 آن را راجع درش در غیر درش و این معلوم میشود که قرایت  
 بقیاس نفس ندارد و هم مترادفین متفق اند که چون رادی  
 کسور باشد بترقیق می باید گفت هر چند که کسره اصلی باشد  
 و یا خود عارضه مثل الرجال و غیر کم ویر یکم و من شتر  
 و القدر الف شهید و اندران س و بشیر الذین **فصل**  
 بدانکه هم مترادفین متفق اند که چون رسا کن باشد و با  
 رد مفتوح باشد یا مضموم تعظیم می باید گفت مثل الارض  
 و المریم و قریه و مرجکم و کسیه و کسوا و هانا و قرا و نا  
 و رد و ضین و اگر ما قبل را کسور باشد و کسره اصلی باشد و  
 بعد از ر حرف مستقل باشد را بترقیق باید گفت مثل فرعون و شتر  
 و الف و س و ال و ا و ربه و اگر بعد از ر حرف مستقل بود و ما قبل کسره  
 اصلی باشد هر چند که آن کسره را ر یا تعظیم می باید گفت مثل قرا مثل صراط

و فی صناد و کب الرصاص و فرتة و لکن در سوره شعر او در قرن کالطی و قرار او  
 و به است بر قیق و تقییم و اگر با قیل بر کسره عارضی باشد یا خود منفصل با اتفاق  
 قرابتییم یا بد گفت هر چند که بعد از وزن استعلا نباشد مثل از رجنو او اوجی و اوج  
 طام از تا با و ان اد قیتم و دینتم الذی ان یقنی رب ان حم ما و ب  
 ان جعون و همچنین اگر با قیل در متحرک بر کسره باشد منفصل آن را بر تقییم یا  
 گفت با اتفاق و از به درش و چه غیر و درش مثل حکیم ربکت بن و سکم و بن سول الله  
 و بن العلمین فصل بر آنکه چون وقف کنند بر با اتفاق قرابتییم یا بد  
 اگر وقف بسکون نماید یا با شتام هر چند که رکوع باشد یا مضموم یا مفتوح مثل القدر  
 و شکر و امر و الا النان و الا بصار و الامر و الغلاد و الکفوف  
 و کفوف و الا کبود این و قی است که را بعد از یای ساکن باشد و  
 بعد از کسره حرف ممال بین من نباشد که اگر بعد از یای ساکن یا بعد از کسره  
 باشد با اتفاق قرابتییم باشد مثل خیر و الخیر و قدیر و بصیر و الطیر و غیر  
 و من مذکر و ساحر و منذر و الدوار و وزن یث که اگر بیان کسره و زلف  
 ساکن فاصلا باشد مثل سحر و بکینه ط آنکه ان ساکن از حرف استعلا باشد یا  
 تقییم یا بد گفت مثل مصر و عین القطر و اگر بعد از خود و

یا بعد از کسره و اگر از حرف استعلا باشد

مهال باشد و یا خود بین بین یعنی میان صحنه و اما بهر طریق که  
 وقف کنند را بترقیق باید گفت مثل عذاب النار و اوقافها فی  
 النار و الاثر و لیکن بقراءة کئی که ایشان را اما نیست و بین  
 بین نیست اگر سکون وقف کنند بتفخیم باید گفت و اگر در دم وقف کنند  
 بترقیق باید گفت از برای آنکه همه قلابین بترقیق اند که رای سکون را  
 در وصل بترقیق می باید گفت چنانکه بیان کرده ایم و بعد از سکون را حکم  
 است در شتام را حکم سکون و موضع سکون و هشتم را بیان  
 خواهد بود در باب بیان وقف باب در بیان وقف و بنگه  
 بقراءة ابو عمرو و عاصم و حمزة و کئی وقف به نوع است سکون و شتام  
 و در دم بعضی از ماضی و این کثیر و این عامر چنین روایت کرده اند که پیش  
 جز سکون وقف کرده اند و لیکن بیشتر اهل و احنبن روایت کرده اند  
 که بقراءة ایشان نیز وقف به نوع است سکون و شتام و در دم و هر یکی را  
 موضعی است بیان کنیم بدانکه وقف سکون در مضروب و مرفوع و مجرد  
 داخل است و وقف شتام جز در مرفوع نیست و وقف در دم جز در مرفوع  
 و مجرد نیست پس در مضروب یک نوع و وقف و تالان

کرد بکون مثل سکین و کافین اما برین دو مصنوم به نوع وقف  
 توان کرد سکون و اشمام و روم مثل استعین و متدیرومیر  
 در سکوبید و نوع وقف توان کرد بکون و روم مثل یوم الدین و انسا  
 و حمید وقف بکون آنت که حرف آخر کلمه را ساکن کرد اند و قطع  
 کند و وقف با شمام آنت که حرف آخر کلمه را ساکن کرد اند و قطع  
 بپس را فرایم آورد و وقف بروم آنت که اشارت کند بچک حرف آخر  
 کلمه یا در حقی و بعضی اهل ادعین روایت کرده اند که درهای ضمیر  
 که بعد از حرف کسره باشد مثل بد یا خود بعد از حرف مضبوط باشد مثل  
 لا ناخذ و یا خود بعد از یای ساکن که ماقبل آن کسره باشد مثل ضمیر  
 و یا خود بعد از واد ساکن که ماقبل آن و او مضبوط باشد مثل ماحذرو  
 بروم و اشمام وقف توان کرد و بعضی دیگر چنین روایت کرده اند  
 که وقف توان کرد و بعد از کده درهای تائیت مثل الصلوة و از کوة و المخرجة  
 و الاخررة و هم جسیع مثل آنتم و هتتم و فیکم و عکم و حرف که ظاهر  
 شکل باشد مثل اندران س و بشر الذین با اتفاق مترادوم و  
 اشمام نیست زیرا که چون بر کلمه وقف کنند که آخر آن کلمه ساکن

باشد جز بسکول و قف نمی توان کرد چنانکه باشد مثل و اندر هم  
 دلق و نواز و در صحن و چون بر کلاه قف کنند که آخر کلمه مضروب و مسنون  
 جز این وقت نتوان کرد که تنوین را با لغت بدل کنند مثل احد و عظیم و  
 عفو را و شکو را و مانند این فصل بدانکه همه ترادفین متفق  
 اند که جز بر آخر و قف نتوان کرد پس اگر کسی بر میان کلمه دقت کند  
 جائز نباشد و هر چه که در کتاب مصحف پوسته نوشته باشند و یک ترادف  
 یک کلمه است مثل فبائی فسیک فکیم و غیره و مشکلم بشرط آنکه بر رسم  
 کتابت و می نوشته باشند پس باید که رسم کن بت را نیک رعایت  
 داشت بهت کند و بر قاعده و قاف کنند مثلا اگر کلمه و قف کنند که موضع  
 و قف نباشد از برای ضرورت و قف کنند و باز ابتدا کنند مثلا چنانکه بر  
 راست و قف کنند تا اساکن گردانند و باز ابتدا کنند و در بیت  
 اناس چون بر اناس قف کنند پس اساکن گردانند و باز  
 ابتدا کنند که اناس می غلظت و همچنین تا به وضع و قف تا خطا نباشد  
 برای آنکه بسیار کسی در قف کردن خطای می کنند چنانکه افعاجاد قف میکنند  
 و تنوین را با لغت بدل می کنند و باز ابتدا می کنند که افعاجا منجیح و درین

خطای عظیم است پس باید که چون بر مثل انواج و وقف کنند توفیق را  
بالف بدل کنند و باز استد کنند که انواج پنج از برای آنکه موصوفه وقف نیست  
و چون پنج وقف کنند باز استد کنند که پنج بجز یک استغفره پس از  
سکان استد اباد کرد و فصل بد آنکه در وقف کردن بعضی تشریفات  
ببین کنیم بد آنکه های تانیث آنست که در وقف باید دور و صل تا دور و هر  
که های تانیث را بتای در از نوشته باشند بقرات این کثیر و ابی عمرو و سنی  
بها و وقف باید کرد و به قرات باقی قرات دیگر یا است در همه تشریفات  
بقراءة ابن کثیر و ابن عامر بها و وقف باید کرد و بقراءة باقی تشریفات  
و به کاین در همه قرات بقرات ابی عمرو و ابی وقف باید کرد و چنانکه گو  
و کانی و بقرات باقی قرات ابن چنانکه کوی و کاین و به و کات صین  
و به قرات بیستم اللات بقراءة کانی بها و وقف باید کرد و چنانکه کوی و لاه  
و اخرا بیستم اللاه و بقرات باقی قرات ابن بردات بجه بقراءة کانی بها و وقف  
باید کرد و چنانکه کوی و لاه و بقرات باقی قرات و به بیست بقرات  
کانی و روایت نبی بها و وقف باید کرد و بقرات باقی تشریفات و در  
نمال محمد لای و در سورة نوالی هذا و کتبت در سورة الکاف و مال

[illegible]

وقت که او نیز بخیر و وقف کرده است و در مورد او هم برجا  
 و بقرائت حمزه و کئی برے وقف می باشد که در بقرائت باقی  
 و تراجمی باشد که درین موصوفه خود وقف نیست و لکن اگر ضرورت  
 باشد مثل آنکه نفس باری مذکور است بموضع وقف رسانند و وقف  
 باشد که در بازاعاد کرد چنانکه بیان کرده شده است باب  
 در بیان مد و مقصر بدانکه همه مشاعرین متفق اند که چون حرف نون  
 بهمه یا حرف ساکن و روق شود می باید کشید مثل جاکو و حجه  
 و شود و آیه و صافین و لام و میم و صداد لکن در مد عارض  
 همه مشاعر را سه وجه است مد طویل و متوسط و فقر و در مد مفضل  
 بقرائت ابن کثیر و قارعه ابی عمرو از روایت نویسی مد نماید  
 کشید و قانون را از نافع و دوری را از ابی عمرو و در وجه است مد  
 و مقصر بقرائت با ستم و قارعه می باشد کشید و در از دیکتر کشید  
 نفع است بیان کنیم مد عارض است و این جای شبیه که بعد از حرف مد  
 ساکن باشد که سبب وقف ساکن کرده باشد مثل اللام در مد  
 و سلمون و المؤمن و دیگر مد مفضل است و این در دو کلمه می باشد چون مد

در آخر کلمه اول و پنجم و در اول کلمه دوم مثل جا و زل و فی یا قنا و  
 امره الی و دیگر مد اصل است و این در حشر اخیال می باشد مثل جا و زل و  
 و همه مترادف و کشیدن این مد متفق اند و دیگر مد بنیه است و این مد در سها  
 مدوده می باشد مثل عا و ذ و و همه مترادف و این مد متفق اند و دیگر مد  
 مکملین است و این در وسط کلمه می باشد مثل اولنگ و المکنه و همه مترادف  
 درین مد نیز متفق اند و دیگر مد لام است و این در حروف نهجی  
 می باشد در اول سورتها در هفت حرف لام و قیم و حاد و  
 ق و سین و کاف و قون و همه مترادف و این مد نیز متفق اند و در  
 بقیه حروف که در اول سورتها است مثل الف در و ط و  
 و ح و ی و نیت و کلن در عین همه قرار داده و به راست مد طویل و  
 متوسط و دیگر مد فرق است و این جای باشد که همه متفهام  
 و الف لام و نیت در می آید مثل آلان و آن و ذکرین و همه مترادف  
 و این مد نیز متفق اند و دیگر مد وایت و دیگر مد وایت و آنست که درین بقصر و تسهیل  
 نیز خوانند و بدانکه هر جا که بعد از حشر مد بنیه را تسهیل کنند یا بدال یا استقام  
 حشر نیز جائز باشد بر وایت هر قاری که او را تسهیل باشد یا بدال یا استقام

مثل و المار و رشن او جازا امرها کالون و جوی و ابی عمرو و ادیان  
 حمزه و شام در وقف و دیگر مدخل است و این جایگاه است که بعد از حرف  
 ساکنی است که آن ساکن مدغم است مثل شاق الله و انما جوف و غیره  
 و او برین مدنیست متفق اند و دیگر مدغم است و این در فارسی است که این  
 میان و همزه در یک کلمه الف در می آید مثل ع آذ و غیره و دیگر مدغم  
 و این در واره ابی عمرو است و این جائی می باشد که بعد از حرف مدغم  
 مثل کتاب بما انزل و فیه هدی و دایم و جالوت و دیگر مدغم  
 است و این جائی می باشد که بعد از همزه متحرک همزه ساکن است و همزه  
 همزه ساکن را بجز حرکت با قبل بدل می کنند یعنی اگر با قبل مفتوح باشد با  
 بدل می کنند و اگر با قبل مکسور باشد بی بدل می کنند و اگر با قبل مضبوط باشد  
 با و او بدل می کنند مثل آمن و ایماناً و اوتی و رشن او برین مدغم  
 است و همزه بجز باقی تیره او مد متوسط و مد طویل بر خلاف ایشان  
 دیگر مدغم است و این در رشت و رشت است و این در  
 وسط و آخر کلمه باشد مثل بنین و متکین و جازا و رشن او برین  
 مدغم است و همزه متوسط و طول و یکس در مثل مد و ما

عرض

و مسو بلا که ماقبل همزه ساکن صحیح باشد اورا چه قصر است  
 همچو باقی قرا و دیگر در معانیت و این نیز در روایت و رشت است  
 و این جای می باشد که و او وی ساکن باشد و ماقبل این  
 مفتوح و بعد از این ان همزه باشد مثل سوسا و سوسا که اخیه  
 و سی که و کحیه الطیر در رشت درین مد و در وجه مد متوسط و طویل  
 و در وصل و وقف و کلمه اورا در اذالمع دقه و هوئلا قصر  
 و در نیت همچو ن قرا و بد آنکه چون بعد از او وی ساکن ماقبل این ان  
 مفتوح باشد و چون ساکن باشد که بسبب وقف ساکن که دانیده شده به قرار  
 سه وجه است چه درین مد و طویل و مد متوسط و قصر مثل سوسا و سوسا  
 و خوف و شنی و صید و الطیر و الغیب و لکن اگر از حرف ساکن همزه  
 باشد و رشت او و وجه است مد متوسط و مد طویل مثل سوسا و شنی  
 و همه قرار در مثل بالحق و بالصر و خرج صدق قصر است از برای آنکه  
 آنچه که بسبب وقف التقای ساکنین است و لکن بعد از حرف نیت و ساکن بود از  
 حرف می باشد تا بتوان کشید و درین موضع بعد از حرف نیت پس می توان کشید و درین  
 و بنسبت مد و کسلا و کسلا در مد و عظماء و غفورا و غیره را قصر است از برای آنکه

که الف است در وقت بدل از تونین و لیکن چون التقای ساکنین  
نیست یعنی بعد از حرف در ساکن نیست این دو جائز نباشد و بگفتن این خود  
اجتناب بود از برای آنکه ما موضع در را بیان کردیم و این مواضع غیر مواضع  
در است پس قصر باشد و لیکن چون بسیار کس درین مواضع مد می کشند و این  
خطای بس عظیم است از برای آن مکرر و مبالغه گفته شد **فصل**  
**در عارض از برای آن در عارض میگویند که بسبب وقف عارض**  
**شده است و در حال وصل ساکت میشود و در منفصل را از برای**  
**آن در منفصل میگویند که حرف منفصل است از همزه و در اصل را**  
**از برای آن در اصل میگویند که الف و همزه در و اصل کلمه**  
**است و در بنیه را از برای آن در بنیه میگویند که واج اسمی**  
**ممد و ده را بنا کرد و در تمسکین را از برای آن در تمکین میگویند**  
**که کشیده می شود از برای گرفتن جای همزه و تحقیق آن از خارج**  
**خود بیرون می آید و در لازم را از برای آن در لازم میگویند**  
**که درایم لازم او است و در سرق را از برای آن در سرق میگویند که**  
**فروق میکنند و در استفهام و خبر و در عدل را از برای آن در عدل**

میگویند که برابر است با حرکت یعنی که حرف در ساکن است و حرف  
 مدغم که بعد از دست ساکن پس جمع میان دو ساکن نمی توان کرد که میان  
 هر دو در آورده تا قائم مقام حرکت باشد و در تجزیه را از برای آن  
 در جبهه میگویند که باز داشته است میان دو همزه و مدخوض را  
 از برای آن مدخوض میگویند که بدل از همزه است که فای فعل است و مدخوض  
 ساکن بعد از همزه متحرک ثقیل است پس همزه ساکن را بجز که ما قبل بدل میکند  
 و در شبیه بدل را از برای آن در شبیه بدل میگویند که بدل از همزه نیست  
 شبیه بدل است و در امعان را از برای آن در امعان میگویند  
 که احتیاط کردن و او وی مدعی باید کشید تا حلق برایشان واقع نشود و از  
 برای اینکه از ایشان از حروف مدولین اند و بدانکه در درشتن و حمزه  
 از مدغام طویل تر است و مدغام و در این عام و کسبی طویل تر است از  
 مدباقه و او یکدست و یکدست که مدقانون از نام و دوری از عرو  
 نیز از مداین کثیر و سوسی طویل تر است بدانکه هر چه که قاری را از دستش آن  
 چاره نیست همه درین کتب کامل التجوید گفته و نوشته در شهریهات و در راه بیع  
 اول سند ثمن و سبعین و سبعه و بدانکه هر چند که این بعضی را

بمقتضای این بیان کردیم تا در فتح که پیش استاد فاضل بحث مذکور  
 ازین چند ان حظ و فایده بتواند گرفت از برای آنکه علم مستر است  
 متعلق به جماع دارد و پس باید که این کتاب را پیش استاد فاضل  
 خوانند تا نیک بدانند و او را اول کتاب گفته ایم که استاد  
 فاضل کتبت پس باید که چنان استاد بخوانند و از دستران  
 بیاورند تا از ان کسان باشند که رسول الله صلی الله علیه  
 و علی آله و سلم در حق ایشان فرمود که خَيْرُكُمْ مَنْ  
 تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَآلِهِ وَصَحَابُهُ وَسَلَّمَ

تمت الکتاب کامل التوحید در علم قرأت فی سابع محرم الحرام سنه  
 تسعة و ثمانین و مائتين و الف مئنت من الهجرة النبوية على  
 باجرها الصلوات والتبیت والتلیمات و عفر الله کما تبه محمد  
 عیسی و اولادیه و احسن الیهما و الیه و لطایفه فی مطبعة محمد مرزا  
 خان خصاله حمیدة و رشفة عیمة و نظیره فی حسن الاخلاق  
 عهدهم لا زال ظل عاطفة ممدودا

بر اکثر با ورات تا نیست که در رسم کتابت قرآن بصورت تمام نوشته  
اند پنجاه و دو در حجاب پنجاه و سه و غیر این پنجاه و سه موضع در جمله قرآن بهمانند  
پنجاه و سه نیست که ذکر کرده میشود و اول این آنکه هر جا که لفظ رحمت در قرآن است  
بهاست آن بهفت جا که بتا است در سوره بقره **اُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ**  
و در اعراف **اِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ** و در هود **رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ**  
و در سوره مریم **فَكَرَّمَتْ رَبَّكَ** و در سوره روم **اِنَّ اَنْتَ رَحْمَتُ اللَّهِ**  
و در سوره زمر **وَلَا يَحْزَنُونَ رَحْمَتُ رَبِّكَ** و اما نهم  
همه جا در قرآن بها است الا یا زده موضع که بتا است و این **نِعْمَتُ اللَّهِ**  
**عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً** و در سوره مائده **نِعْمَتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ**  
**اِذْ هُمْ اَنْدَادُهُمْ** موضع است و در مائده **اِبراهیم نِعْمَتُ اللَّهِ كُفْرًا**  
و هم در سوره ابراهیم **و ان تعبدوا نِعْمَتُ اللَّهِ** و در سوره نحل **مَنْعَ**  
است و نِعْمَتُ اللَّهِ بهم کثیر و ان یعرفن نِعْمَتُ اللَّهِ و اشکروا نِعْمَتُ اللَّهِ  
و در سوره لقمان **فَالْحَرَبُ نِعْمَتُ اللَّهِ** و در سوره فاطر **اِذْ كَرُوا**  
نِعْمَتُ اللَّهِ و در سوره طور **نِعْمَتُ رَبِّكَ** اما امرای بها است آن بهفت  
موضع که بتا است در آل عمران **اِذْ قَالَتْ امْرَاةُ عِمْرَانَ** و در سوره صافات **وَالْمَرْءُ**

تراود و امارات العزیز الان و در قصص امارات و عنون و در حیر  
 سه جای امارات نوح و امارات لوط و امارات قسطنطنیه و اماست  
 پنج جای بنا است در انفال است الاولین و در فاطر موضع سنه  
 الاولین است الله تبارک و تعالی است الله تبارک و تعالی و در حرم المؤمنین است الله  
 قد خلعت در حشر سوره و اما کلمه چهار جا کلمه پنج جای بنا است در انفال کلمت  
 ربک علی الذین آتوا و اول سوره یونس کلمت ربک علی الذین فسقوا اختلاف  
 است و در سوره مؤمن کلمت ربک بنا است و اما لعنت در ال عمران  
 فنجعل لعنت الله تبارک و تعالی و در یوزان لعنت الله تبارک و تعالی و در سوره یوسف  
 آیت لبس الین بنا است و عیبت الیج و موصی بنا است و در سوره یوسف  
 و الله بنا است و در عنکبوت آیت من رب بنا است و در روم فطرت الله  
 بنا است و در قصص قوت عین بنا است و در فاطر علی بیعت منه بنا است  
 و در سبأ فی العرفه آمنون بنا است و در حرم سجد من قوت بنا است  
 و در دخان شجرت الزقوم بنا است و در جماد صلیت الرسول و مواضع  
 بنا است و در واقعه و جنت نعیم بنا است و در تحریم دریم بنا است و در  
 بنا است و در رسالت جلاله صف بنا است و اماست



2925 12 (R)

CALL No. { 524E ACC. No. 4541

AUTHOR عزالدین محمد امیر

TITLE کامل التجوید

(R) Acc. No. 4541

Class No. 2925 12 Book No. 524E

Author عزالدین محمد امیر

Title کامل التجوید

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



# MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

## RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

